

# رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه

## ■ چکیده

مفهوم امنیت به واسطه خاصیت چندبعدی، استوار شدن بر پاره‌های پیش‌فرضها، ذهنی بودن، تأثیرپذیری از مدل‌ها و جغرافیای مفهوم، دیرینگی، فراخی قلمرو و تغییرپذیری مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن، محل مناقشات علمی چشمگیری بوده است و پژوهشگران هر زمان به زبان ویژه آن عصر، امنیت را تعبیر و تعریف کرده‌اند.

مقاله حاضر حاصل کنده‌کاو در الگوهای متداول تبیین امنیت ملی کشورهاست و نویسنده کوشیده است با نقد تلقی رهیافتهای واقع‌گرایانه و لیبرال از امنیت ملی، پارادایم نوینی را ترسیم کند. به باور نویسنده مقاله، هر کدام از رهیافتهای فوق مشکلات ویژه خود را داشته‌اند و برای ساماندهی به این معضل باید مدل جامع و کاملی تنظیم شود. پارادایم جامع نویسنده پنج متغیر مستقل (امکانات نظامی، مشروعیت، توانمندی اقتصادی، مدارا و همزیستی قومی - مذهبی و دسترسی به مواد خام حیاتی) را تشریح و امنیت ملی را تابعی از نحوه کارکرد و تعامل آنها می‌داند. تمرکز اساسی نویسنده در سراسر بحث، معطوف به منطقه خاورمیانه است و به عمد از ذکر ثوریه‌ها و نمونه‌های غرب‌محور دوری می‌گردد تا بخشی از کلاف سردرگم امنیت ملی در کشورهای جهان سوم گشوده شود.

## ■ فهرست

مقدمه	۱۷۴
الف - رهیافتهای نظری در بررسی مفهوم امنیت ملی	۱۷۵
ب - تعریف متغیرها	۱۸۰
ج - متغیرهای لحاظ نشده	۱۸۸
د - نقش عوامل منطقه‌ای در انتخاب متغیرها	۱۸۹
نتیجه‌گیری	۱۹۲

## ■ کلید واژه‌ها

امنیت	.....
واقع‌گرایی	.....
آرمان‌گرایی	.....
دولت	.....
جامعه	.....
قومیت	.....
سیاست	.....
اقتصاد	.....
فرهنگ	.....

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Martin, Lenore, G., "Towards An Integrated Approach to National Security in The Middle East", in: *An Integrated Approach to National Security*, chap. 1.

## مقدمه

این که یک کشور امنیت ملی خود را در سیاست خارجی و جهت‌گیری بین‌المللی چگونه تعریف می‌کند، هم برای دولتمردان و هم برای دانشگاهیان موضوعی مناقشه‌برانگیز بوده است. رقابت ابرقدرتها در زمان جنگ سرد امنیت ملی را صرفاً در متغیرهای نظامی خلاصه کرد و از همین رو به نظر می‌رسد این تعریف در دوران پایان جنگ سرد چندان کارآمد نباشد. اکنون با وجود فروپاشی شوروی با تمام تواناییهای برتر نظامی خود، بحث بین واقع‌گرایان و لیبرالها رونق جدیدی یافته است که سرانجام عوامل و پایه‌های امنیت ملی کدامند. رهیافت لیبرالیستی به عوامل غیرنظامی تأکید می‌ورزد، در حالی که مسأله<sup>۱</sup> واقع‌گرایان این است که تکیه فقط بر یک عامل می‌تواند موارد متعددی را توضیح دهد؛ در مقابل لیبرالها بر آن هستند که صرفاً یک مؤلفه یا عامل قابلیت توضیح عام ندارد و باید بر چند مؤلفه تأکید کرد.

برخی اندیشه‌گران کوشیده‌اند مشکل فوق را با طرح رهیافت سومی سامان دهند؛ امنیت ملی در رهیافت سوم از طریق تأکید اندک بر مؤلفه‌های نظامی و تأکید بیشتر بر عوامل غیرنظامی تعریف می‌شود که می‌تواند برای تبیین وضعیت کشورهای جهان سوم مناسب باشد. عوامل و متغیرهای گوناگون در این رهیافت مورد توجه و تأکید هستند و رهیافت حاضر مدعی نیست که این عوامل به بهترین وجه قادر به تبیین امنیت ملی کشورهاست. کوشش این مقاله بر آن است که برای افزایش قدرت توضیح‌دهندگی

۱۷۵ رهیافت سوم، یک الگوی نوین مطالعه امنیت ملی پیشنهاد کند که شامل پنج متغیر کوچک اما منسجم (یک متغیر نظامی و چهار متغیر غیرنظامی) می‌باشد. هدف مقاله حاضر تبیین منطق متغیرهای مذکور و چگونگی تناسب و تعامل آنهاست. مثالهای این مقاله اغلب از منطقه خاورمیانه انتخاب شده است تا فایده و نتیجه رهیافت سوم در تحلیل امنیت ملی کشورهای این منطقه آشکار شود. متفکران دیگر، می‌توانند این رهیافت را در مورد مناطق دیگر به کار گیرند. امیدوارم کاربست این پارادایم جدید در مورد سایر مناطق دنیا، میزان کاربری آن را روشن سازد.

## الف - رهیافتهای نظری در بررسی مفهوم امنیت ملی

اول - بحث آکادمیک در مورد امنیت ملی

هسته اساسی تحقیقات انجام گرفته درخصوص تعریف امنیت ملی، مفهوم «تهدیدات» به اضافه پاسخهایی است که به سه پرسش کلیدی زیر داده می‌شود:

۱- هدف تهدید چیست؟

۲- منبع تهدید چیست؟

۳- ماهیت تهدید چیست؟

از آن جا که برای پرسشهای فوق، پاسخهای متعددی می‌توان داد، نوشته‌های روابط بین‌الملل دارای تعاریف کثیری از امنیت می‌باشد. تعدد پاسخها به پرسشهای مذکور در روابط بین‌الملل در قالب دو رهیافت عمده قابل تقسیم‌بندی است: رئالیستها و لیبرالها و دنباله‌روان آنها یعنی نورئالیستها و نولیبیرالها.

### ۱- رهیافت رئالیستی

رهیافت رئالیستی بر تقدم امنیت نظامی در روابط بین‌الملل تأکید می‌نماید. این رهیافت طی دوران جنگ سرد، بر محافل علمی و مراکز تصمیم‌گیری حاکم بوده است. از دیدگاه رئالیستی، سیاستهای بین‌المللی عرصه مبارزه برای قدرت دولتهای حاکم در جهان هرج و مرج آمیز به شمار می‌رود. رفتار بین‌المللی، جنگها و اتحادها همگی در جهت کوشش برای کسب برتری و توازن قدرت با رقیبان است و با ملاحظه ساختار نظام بین‌المللی می‌توان قدرت نسبی رقبای پیش‌بینی کرد. از دیدگاه رئالیستها، دولتها با حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، منافع ملی خود را دنبال می‌کنند.

تعریف واقع‌گرایان از امنیت، بسیار دولت محور است. در این رهیافت، دولت پدیده‌ای است که هم تهدید می‌کند و هم تهدید می‌شود. اغلب تهدیدها خاستگاه خارجی و چستی نظامی دارند. هدف تهدیدها عمدتاً تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورهاست.

برای یک دانشمند و همچنین برای یک متخصص رئالیست در مسایل دیپلماتیک، بهترین توصیه جهت دستیابی دولت به امنیت ملی، عبارت از ساخت تأسیسات قدرتمند نظامی، تلاش برای برتری نظامی و سرانجام توازن قدرت نظامی است. در طول جنگ سرد، این توصیه برای دستیابی به امنیت، حداقل در مورد ابرقدرتهای جهانی به مفهوم گسترش مؤثر راهبردهای بازدارندگی بود. بازدارندگی هسته‌ای از طریق حفظ توانایی وارد ساختن ضربه دوم و بازدارندگی متعارف از طریق پیمانهای مهمی در خصوص خطوط مقدم اروپا و آمادگی نیروهای واکنش سریع برای تسخیر خطوط مقدم در مواقع بحرانی حاصل شده بود.

با پایان ناگهانی جنگ سرد، بحرانی فکری در میان رئالیست‌ها رخ نمود چراکه رهیافت آنها نتوانسته بود فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد را پیش‌بینی کند؛ به همین ترتیب دانشمندان رئالیست سر تسلیم فرود آوردند و منتقدان آنها به طرح نظرات خود پرداختند. معضل نظریه رئالیستی تأکید آن بر توازن قدرت نظامی و پذیرش وضع موجود بازدارندگی دوسویه ابرقدرتها بود. چنین برداشتی اجازه پیش‌بینی این را نداد که ممکن است یک ابرقدرت متلاشی شود و در نتیجه سیاستهای بین‌المللی به سرعت دگرگونه گردد.

## ۲- رهیافت لیبرالی

فروپاشی شوروی، آشکارا ضعف نسبی رهیافت رئالیستی و ضرورت تأمل در عقاید ایده‌آلیستها یا رهیافت لیبرالی را آشکار ساخت. نظریه‌پردازان لیبرال به عیان دیدند که سیاستهای بین‌المللی در واقع به مبارزه‌ای برای قدرت در بین دولتها تبدیل شده است. آنها بدین نتیجه رسیدند که همکاری در سطح دولتها و ملتها باید گسترش یابد. لیبرالها نسبت به ایجاد سازمانهایی برای حفظ صلح بین‌المللی خوشبین بودند و روشها و ابزارهای غیرنظامی را برای دستیابی به چنین وضعیتی سودمند می‌دانستند. از این رو، به اعتقاد لیبرالها، امنیت ملی عبارت است از توانایی مقابله با تهدیدها،

۱۷۷ حفظ امنیت ارضی و رژیمهای حاکم. لیبرالها مفهوم امنیت را توسعه داده و آن را به حیطه تهدیدهای عمده‌ای در مورد امنیت انسانی تسری دادند؛ بنابراین از دیدگاه آنان، امنیت ملی دولت محور نیست. امنیت بشری هم در داخل کشورها و هم در عرصه بین‌المللی مورد تهدید بیشتری واقع شده است؛ جنبشهای تروریستی، تهدیدهای اقتصادی، زیست‌محیطی و حتی بیماری و بلایای طبیعی در این زمینه قابل توجه هستند. هرگاه چنین تهدیدهایی مرزها را در نوردیده و یا بیش از یک دولت را به خود مشغول داشته، به یک مسأله بین‌المللی تبدیل شده است. این جا فقط یک دولت نیست که تهدید می‌کند یا تهدید می‌شود؛ این‌گونه تهدیدها از عوامل و بازیگران فراملی ناشی می‌گردد، گروههایی مانند تشکلهای قومی، جنبشهایی مانند حرکت‌های ایدئولوژیک و یا عواملی مثل شرکتهای چندملیتی، می‌توانند منشأ چنین تهدیدهایی برای امنیت ملی باشند.

به اعتقاد لیبرالها، تجویز یک نسخه برای دستیابی به امنیت ملی به همین سادگی که رئالیستها مطرح می‌ساختند، نیست. در این رهیافت، حصول امنیت ملی در سطح بین‌الملل از طریق همکاری و در سطح داخلی از طریق مشارکت و برقراری دموکراسی میسر است. دولتهایی که در آنها تشکلهای آزاد، جوامع مدنی و توان دستیابی به اقتصاد بازار (اگر چه لازم و ملزوم هم نیستند) وجود دارد از ثبات بیشتری برخوردار بوده و در مقابل تهدیدهای اساسی چون گسست اجتماعی و فروپاشی اقتصادی کمتر آسیب‌پذیر هستند.

مشکل رهیافت لیبرالی این است که می‌خواهد در دامی که رئالیستها دچار شدند، گرفتار نیاید یعنی از تکیه بر یک متغیر (عامل نظامی) برای تبیین مسایل پرهیز می‌کند لیکن خود این رهیافت (لیبرالی) در دام دیگری می‌افتد؛ بدین ترتیب که می‌کوشد برای تبیین مسایل از عوامل و متغیرهای زیادی بهره بگیرد. پیچیدگی متغیرها هیچ راهی را فراروی اندیشه‌مند یا سیاستگذار لیبرال قرار نمی‌دهد که تصمیم بگیرد و مهمترین متغیرها را برای تبیین یا تجویز مشی سیاسی برگزیند. کسی که براساس رهیافت لیبرالی عمل می‌کند به تاریخ‌نگاری می‌ماند که باید منابع اطلاعاتی متعددی را ملاحظه کند بدون این که تحلیل و تبیین خاصی در مورد پدیده موجود به دست بدهد. در بررسی «امنیتی» که دولت محور نیست عوامل سیاسی و فراملی متعددی نقش آفرینی می‌کنند؛ از احزاب سیاسی ایدئولوژیک گرفته تا گروههای قومی، که از لحاظ زبان‌شناختی به شدت متفاوتند و اجتماعات گوناگون مذهبی، هر کدام در شکل‌گیری امنیت دخیل

هستند. همچنین تقاضاهای متعددی از دولت می‌شود که یکی یا ترکیبی از آنها می‌تواند دولت را تهدید نماید؛ افزایش جمعیت، مهاجرت‌های غیرقانونی، اختلال در کانون خانواده، سیستم‌های ناکارآمد آموزشی، تابوهای فرهنگی و وجدان‌کاری؛ در پاسخ این تقاضاها، گزینه‌های بدیل<sup>۱</sup> متعددی به جای کاربرد ابزارهای نظامی وجود دارد، از تبلیغات گرفته تا تعدیل سیاست صنعتی؛ حال چگونه یک دانشمند یا سیاستگذار بین عوامل و اقدامات، تقدم و یا تأخر در نظر می‌گیرد؟ و پاسخها و واکنشهای دولت در قبال چنین وضع پیچیده‌ای و درخصوص تبیین یا مدیریت یک مقوله بین‌المللی چیست؟

### دوم - شکل‌گیری رهیافتی تازه

به طور کلی پایان ناگهانی جنگ سرد، ضمن افشای بحران در نظریه روابط بین‌الملل، رهیافت فکری تازه‌ای را پدید آورد و این امر تحقیق و جستجو برای شناخت یک رهیافت سوم و مرزهای نوین در مطالعات امنیتی را رونقی دوباره بخشید. این رهیافت جدید (سوم) در تعریف امنیت ملی ترکیبی از عوامل نظامی و غیرنظامی را در نظر می‌آورد؛ بسیاری از کسانی که این رهیافت جدید را برای تعریف امنیت ملی به کار می‌گیرند جهان سومی هستند.

اغلب دانشمندانی که از رهیافت سوم پشتیبانی می‌کنند ویژگیهای امنیت زمان جنگ سرد را غرب محور می‌دانند. به اعتقاد آنها اصول رئالیستی در مورد قدرتهای توسعه یافته و صنعتی مانند ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپای غربی کاربرد دارد، یعنی کشورهایی که رژیمهای آنها نه با بحران مشروعیت روبه‌روست و نه با اقتصاد آسیب‌پذیر و شکننده، و نیز نه در زمینه تقاضا برای مشارکت سیاسی فزاینده مورد تهدید قرار گرفته و نه گروههای جدایی طلب تمامیت ارضی‌شان را در معرض خطر قرار داده‌اند. اصول رهیافت رئالیستی ضرورتاً در مورد کشورهای کمتر توسعه یافته جهان سوم صادق نیست چرا که این مجموعه، کشورهایی را دربرمی‌گیرد که انواع تهدیدهای داخلی، ثبات آنها را هدف گرفته است. رهیافت سوم ویژگیهای کشورهای جهان سوم مانند اقتصاد توسعه نیافته، فقدان منافع، بی‌ثباتی رژیمهای سیاسی و ساخت اجتماعی شکننده را عواملی می‌داند که فی‌نفسه در امنیت ملی نقش مهمی ایفا می‌کنند. اغلب تهدیدها بر ضد چنین

دولتهای آسیب‌پذیری نه فقط از منابع خارجی بلکه از منابع داخلی و فراملی برمی‌خیزد. تفاوت‌های عمده رهیافت حاضر در مقایسه با رهیافتهای دیگر (رنالیستی-لیبرالیستی) این است که این رهیافت عوامل گوناگون غیرنظامی را در کنار دفاع نظامی در نظر می‌آورد که چنین امری می‌تواند ملزومات اصلی امنیت ملی را معرفی نماید. رهیافت مورد نظر من، از این دیدگاه با رهیافتهای مذکور متفاوت است که در این جا «امنیت ملی» همچون یک متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شود در حالی که سایر عوامل دخیل در امنیت ملی به مثابه متغیرهای مستقل به شمار می‌روند؛ به همین خاطر است که من این رهیافت را جامع می‌دانم. هدف این رهیافت جدید، آفریدن یک پارادایم یا مدل امنیت ملی است که در آن با توجه به واکنش متغیرهای کوچک، امنیت ملی تحول می‌پذیرد. چگونه می‌توان با توجه به تغییرات پیش‌گفته در متغیرها، امنیت ملی را تعریف کرد؟ من امنیت ملی را عبارت از توانایی یک دولت در اعمال یا جلوگیری از تهدید نسبت به سه مؤلفه زیر می‌دانم:

- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به تمامیت ارضی<sup>۱</sup>
- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به جامعه
- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به رژیم

از این رو براساس دو مورد زیر می‌توان اذعان داشت که یک کشور از امنیت بیشتر یا کمتر برخوردار است:

- ۱- وسعت تهدیدهایی که متوجه سه عنصر سرزمین، جامعه و رژیم سیاسی است.
  - ۲- میزان توانایی دولت برای اعمال یا جلوگیری از تهدید نسبت به سه عنصر بالا.
- نکته پایانی‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد و در تحلیل امنیت ملی مهم است، «بقای رژیم»<sup>۲</sup> می‌باشد. چرا که عالی‌ترین شکل ناامنی یک کشور این است که سرزمین آن اشغال شود، حکومت آن از هم بپاشد، جامعه به واسطه ناآرامیهای قومی - مذهبی یا جدایی طلبی کاملاً تهدید شود و دولت توانایی اندکی برای مقابله با این تهدیدها در اختیار داشته باشد.

برای مثال، ممکن است تهدید بخش کوچکی از مرزهای یک کشور، حکومت را در معرض خطر قرار دهد و یا بالعکس، ممکن است تهدید ناشی از ساخت و ترکیب قومی

- مذهبی یک کشور به حکومت و تمامیت ارضی آن آسیبی جدی نرساند. در حقیقت، کشور امن کشوری است که توان بازدارندگی کامل در برابر این قبیل تهدیدها را داشته باشد. متغیرهای اصلی که دولت را آماده مقابله با تهدیدهای فوق می‌کند و یا به دولت توان بازدارندگی بروز تهدیدها را می‌بخشد کدامند؟ پنج متغیر مستقل دخیل در پارادایم امنیت ملی عبارتند از: قابلیت‌های نظامی، مشروعیت سیاسی، مدارای قومی - مذهبی، توانایی اقتصادی و دسترسی به منابع طبیعی حیاتی.

### ب - تعریف متغیرها

متغیرهای مستقل پنج‌گانه چگونه انتخاب شده‌اند؟ در پاسخ باید گفت که: گزینش آنها با توجه به سه دلیل صورت گرفته است:

#### ۱- سطح تحلیل تئوریک

۲- تعریف مفاهیم کلیدی در پارادایم پیشنهادی و گستره در برگیری آنها

۳- منطقه‌ای که متغیرهای مذکور در مورد آن به کار خواهد رفت که در پارادایم جدید، منطقه خاورمیانه برای این امر در نظر گرفته شده است.

### اول - سطح تحلیل

نقطه آغاز تعیین متغیرها در تئوریهای روابط بین‌الملل، انتخاب سطح تحلیل است. سطوح اصلی که در روابط بین‌الملل انتخاب می‌شوند عبارتند از: سطح تحلیل جهانی، منطقه‌ای، ملی، اجتماعی یا فردی؛ قواعد دقیق انتخاب هر کدام از سطوح مذکور، دقیقاً معلوم نیست؛ از یکسو اقدام قدرتهای جهانی در سطح تحلیل منطقه‌ای وارد می‌شود و از طرف دیگر ترسیم دقیق مرز مناطق واقعاً مشکل است. بازیگران فراملی مانند گروههای قومی مسلح (مثل چریکهای کرد) یا هیأت‌های تبلیغات مذهبی که سازماندهی شده و در سطح جهان فعالیت می‌کنند یا ایدئولوژیهای منطقه‌ای (مانند اسلام سیاسی) تمام مرزهای اجتماعی، ملی و حتی منطقه‌ای را در می‌نوردند. همچنین سازمانهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل متحد و آژانسهای مربوطه در سطوح مختلفی نقش آفرینی می‌کنند. رهیافت حاضر (سوم) در هر موردی، از دولت همچون سطح تحلیل بهره می‌برد. دولت در روابط بین‌المللی به طور اعم و در منطقه خاورمیانه به طور اخص مهمترین واحد عمل‌کننده در نظر گرفته شده است. همچنین،



دولت کانون اصلی سیاستگذاری در مورد مسایل مربوط به امنیت ملی به شمار می‌رود؛ ۱۸۱  
بنابه همین دلایل هدف اصلی تهدیدهای امنیت ملی، دولت می‌باشد.

## دوم - تعریف مفاهیم کلیدی

۱- دولت: دولت عبارتست از مجموعه‌ای مرکب از سه مؤلفه به هم پیوسته شامل سرزمین، حکومت و جامعه. این تعریف با استفاده از آموزه‌های<sup>۱</sup> روابط بین‌الملل تنظیم شده است که مفهوم دولت را چون یک موجود کامل و زنده می‌داند که در نظام بین‌الملل چونان یک واحد یا بازیگر ایفای نقش می‌کند. این تعریف غیر از تعریف جامعه‌شناختی است که دولت را به مثابه یک سازمان حکومت و سرکوب در یک جامعه در نظر می‌گیرد.

۲- سرزمین: هر دولتی دارای یک تعریف سرزمینی خلل‌ناپذیر است. به‌طور مشخص، تعریف سرزمینی، یک تعریف فیزیکی برای جامعه‌ای است که در محدوده دولت وجود دارد. بنابراین تعریف، «دولت» تمام جمعیت‌های قومی، مذهبی که در محدوده یک سرزمین زندگی می‌کنند و همچنین تمام منابع طبیعی از قبیل آب، نفت و کشتزارها را که برای تثبیت اقتصاد یا صادرات به کشورهای خارجی به کار می‌رود، در برمی‌گیرد.

۳- رژیم: هر کشوری دارای رژیم یا حکومتی است که عمدتاً پذیرفته شده است. رژیم به شیوه سازماندهی سیاسی یا نوع حکومت مانند دموکراسی، جمهوری، استبدادی و پادشاهی اطلاق می‌شود؛ (از همه این رژیمها در خاورمیانه یافت می‌شود). باید دقت کرد تا مفهوم رژیم با دولت حاکم اشتباه نشود. دولتها تغییرات زیادی می‌پذیرند در حالی که رژیم از ثبات برخوردار است؛ برای مثال می‌توان از توفیق صوری صدام حسین نام برد که در سال ۱۹۷۹ / احمد حسن البکر را کنار زد بدون این که رژیم بعضی را تغییر دهد. از سوی دیگر، تغییرات حادث در رژیم، نمایانگر تغییر و تحول در مبانی سازمانی دولتهاست؛ که در این مورد می‌توان از سرنگونی رژیم پادشاهی در مصر (۱۹۵۲) و عراق (۱۹۵۸) و جایگزینی دموکراسی اسرائیلی به جای رژیم استعماری بریتانیا در سال ۱۹۴۸ نام برد.

۴- جامعه: در ادبیات سیاسی، مفهوم «جامعه» کمتر مورد شناسایی و تعریف دقیق قرار گرفته است. در نگاهی ساده، مفهوم جامعه به جمعیت و روابط آنها در قالب یک

سرزمین و تحت حکومت یک رژیم مشخص اطلاق می‌شود؛ برای تعریف دقیق و تمییز یک جامعه از دیگر موارد مشابه می‌توان به یکی از جوانب و ابعاد روابط موجود در سرزمین متمرکز شد. بنابراین وقتی از جامعه سخن می‌رانیم بیشتر وجه سیاسی آن مدنظر ماست و همان اصول و مبانی سازمانی که برای رژیم به کار می‌بریم، در مورد جامعه هم اطلاق دارد؛ برای مثال می‌توان از جوامع دمکراتیک، انجمنهای شهری یا پادشاهیهای قبیله‌ای نام برد (یا بسیار تاریخی‌تر، از جوامع فئودالی یا استبدادی یاد کرد). می‌توان جامعه را چونان یک واحد اقتصادی هم در نظر گرفت که می‌تواند مبتنی بر بازار آزاد یا سرمایه‌داری، سوسیالیستی و یا اشتراک جمعی باشد. همچنین می‌توان به جامعه چونان طبقه اجتماعی ذی‌نفوذ یا نخبه<sup>۱</sup> حاکم نگاه کرد مانند جامعه آریستوکراتیک یا بورژوازی و یا کسانی که تحصیلات غربی دارند. جامعه را می‌توان بر مبنای ساخت، ترکیب و روابط اجتماعات قومی و مذهبی هم انگاشت. بنابراین، می‌توان جامعه را مجموعه‌ای متکثر، نسبتاً همگن و یا از لحاظ قومی و مذهبی متمایز در نظر گرفت.

همانند مفهوم «رژیم» نباید برای «جامعه» برچسب ایستایی و تغییرناپذیری زد؛ تغییرات اجتماعی ممکن است با ترکیب تغییرات رژیم صورت گیرد. برای مثال، مهاجرت دسته‌جمعی یا سطح رشد متفاوت جمعیت می‌تواند وضعیت پیچیده ترکیب قومی - مذهبی را عوض کند؛ مانند وضعیت لبنان قبل از جنگهای داخلی دهه ۱۹۷۰. از این رو وقتی که یک شورش اجتماعی گسترده، هم ساختار سازماندهی رژیم و هم جامعه را دگرگون می‌کند، ما آن را انقلاب می‌نامیم. برای نمونه، انقلاب اسلامی به رهبری [امام] خمینی [ره] رژیم پادشاهی محمدرضا شاه را برانداخت و یک گروه نخبه جدید مذهبی به وجود آورد. انقلاب آتاتورک در ترکیه رژیم سلطنتی را سرنگون و طیفی از نخبگان نوین سکولار را پدیدار ساخت؛ در مجموع جامعه را باید مقوله‌ای چند بعدی و مستعد تغییر دانست.

### سوم - متغیرهای مستقل

اگر دولت را فراهم آمده از سه عنصر سرزمین، رژیم و جامعه بدانیم می‌توان با تبیین تهدیدهایی که متوجه این عناصر است، متغیرهای مستقل امنیت کشور را برگزید. به طور

کلی تهدیدهای متوجه دولت را می‌توان به دو دسته خشن و غیرخشن تقسیم کرد؛ ۱۸۳  
 تهدیدهای خشن هر سه عنصر دولت را مورد هدف قرار می‌دهند، که هم در درون کشور  
 و هم در بیرون از مرزها می‌تواند ریشه داشته باشد و دولت برای بازدارندگی یا مقابله با  
 آنها نیازمند توان نظامی است. حال آیا اهداف تهدیدهای غیرنظامی هم متوجه بقای  
 تمامیت ارضی، رژیم و جامعه است؟ چهار متغیر غیرنظامی که در این زمینه قابل توجه  
 هستند عبارتند از:

- مشروعیت سیاسی

- مدارای قومی - مذهبی

- توانمندی اقتصادی

- دسترسی به منابع طبیعی حیاتی

روشن است که هدف این متغیرها ضرورتاً سه مؤلفه تشکیل دهنده دولت (تمامیت  
 ارضی، حکومت و جامعه) نیست. برخی هدفها با هم هم‌پوشانی دارند؛ برای مثال،  
 تهدید مشروعیت سیاسی، تهدید بر حکومت است و تهدید مدارا و همزیستی قومی -  
 مذهبی، جامعه را هدف می‌گیرد؛ به هر حال، تهدید توانمندیهای اقتصادی ممکن است  
 رژیم و جامعه را مورد هدف قرار دهد و تهدید دسترسی به منابع طبیعی حیاتی،  
 سرزمین و توانمندیهای اقتصادی را هدف گیرد و بدین وسیله، هم حکومت و هم جامعه  
 را تحت فشار قرار دهد. اجازه دهید به طور مختصر هر کدام از تهدیدهای فوق را تعریف  
 و نحوه ترکیب آنها با همدیگر را تبیین کنیم:

### ۱- توانمندیهای نظامی

دولت برای مقابله با تهدیدات خارجی و همچنین تهدیدات داخلی گروههای مسلح،  
 نیازمند تواناییهای نظامی است. گروههای داخلی تهدیدکننده امنیت ملی شامل  
 تروریستها، چریکها و کسانی می‌شود که در اندیشه انجام دادن کودتا، شورش و قیام  
 هستند.

بدون شک دولت برای کسب توان نظامی، تجهیز نیروهای نظامی و امنیت داخلی  
 نیازمند توانمندی اقتصادی است. ضمن این که، ضرورت تأمین امنیت منابع طبیعی  
 حساس، بخش مهمی از راهبرد دفاعی را تشکیل می‌دهد که خود این امر میزان و انواع  
 خاصی از تواناییهای نظامی را دیکته می‌کند. برای مثال، عربستان سعودی منابع مالی

فراوانی را صرف خرید تجهیزات پیچیده و پیشرفته هوایی کرده که قابل مقایسه با توانایی نظامی ایران و عراق در این زمینه است. این گونه سیستم دفاع هوایی در پیشگیری از حمله هوایی به تأسیسات آب شیرین کنی و تأمین امنیت عرضه آب، بندرها، فرودگاهها و تأسیسات نفتی و بخشهای کلیدی اقتصاد عربستان نقش بسیار حساسی ایفا می کند.

کاملاً روشن است که توانمندی اقتصادی یک کشور، کیفیت نیروها و تجهیزات نظامی آن را افزایش می دهد؛ اشتیاق درونی جمعیت برای تأمین نیروی انسانی و تعهد پرسنل برای جانفشانی و ایثار به خاطر حکومت، جامعه و سرزمین، جایگاه ممتازی در تأمین امنیت دارد. میزان این علاقه به وطن و میهن پرستی، به مشروعیت سیاسی رژیم و همزیستی و مدارای قومی - مذهبی در داخل جامعه اثر می گذارد.

علاوه بر این، سیاست خارجی و دفاعی یک کشور می تواند توانمندیهای نظامی آن را افزایش یا کاهش دهد؛ برای نمونه، یک کشور می تواند از طریق اتحاد با کشورهای دیگر، توانمندی نظامی خود را چند برابر سازد.

از سوی دیگر، در پیش گرفتن سیاست اتحاد با سایر کشورها، در اغلب موارد با ممانعت مسأله مشروعیت سیاسی و مدارای قومی - مذهبی مواجه می شود؛ چنان که در جریان بحران خلیج فارس، در سال ۹۱ - ۱۹۹۰ که صدها هزار نیروی غربی و غیر - مسلمان به عربستان سعودی گسیل شدند، اعتراض اپوزیسیون محافظه کار تندرو و نیز روشنفکران این کشور را بر ضد مقامات سعودی در پی داشت. از طرف دیگر، تعارض ایدئولوژیک موجود بین رژیم پادشاهی محافظه کار در عربستان و رژیم انقلابی جمهوری اسلامی در تهران از شکل گیری یک اتحاد بر ضد عراق متجاوز جلوگیری می کرد. همچنین، یک کشور می تواند از طریق در پیش گرفتن سیاست کنترل تسلیحات با کشورهای دیگر، رشد توانمندی نظامی خود را محدود سازد یا آن را کاهش دهد. البته هنوز مقررات کنترل تسلیحات با مشکلاتی در مرحله اجرا مواجه است، همان گونه که در خاورمیانه ملاحظه شد، کشورها توانایی نظامی خود را در نتیجه عوامل زیر افزایش می دهند:

- مسأله دشواریهای فراوری مشروعیت سیاسی

- اختلافات قومی - مذهبی

- تعارض ایدئولوژیک که مانع اعتمادسازی، به مثابه مقدمه توافق برای کنترل

تسلیحات می شود.

## ۲- مشروعیت سیاسی

رژیمی که از مشروعیت سیاسی بالایی برخوردار باشد از توان بازدارندگی بیشتری نیز در مقابل جنگ داخلی یا انقلاب برخوردار خواهد بود و می‌تواند با بهره‌گیری از حمایت توده مردم با بحرانهای اقتصادی و فقر منابع طبیعی مقابله نماید.

اگر توده مردم به مشروعیت سیاسی رژیم ایمان نداشته باشند و رژیم در گرداب جنگ داخلی گرفتار افتد، توانایی نظامی آن به تحلیل خواهد رفت. دشمنان خارجی می‌توانند با سوءاستفاده از جنگ داخلی، از دشمنان داخلی رژیم برای بی‌ثبات‌سازی آن بهره‌گرفته و یا به طور مستقیم در آن کشور دست به مداخله بزنند. همچنین جنگ داخلی می‌تواند امنیت کشورهای مجاور را متأثر سازد بدین صورت که ممکن است کشورهای همسایه به پناهگاه شورشیان و پایگاه تأمین تدارکات آنها تبدیل شوند.

نمونه‌های زیادی می‌توان برای جنگ و شورش داخلی و گسترش آن به کشورهای مجاور و بهره‌گیری کشورهای خارجی از این مسأله ذکر کرد. در خاورمیانه جنگ داخلی لبنان در دهه ۱۹۷۰ نمونه‌ای خوب است. هنگامی که جامعه مسلمانان لبنان مشروعیت حکومت سنتی مارونی را به مبارزه طلبید و جنگ داخلی لبنان شدت گرفت، سوریه در سال ۱۹۷۶ برای برقراری ثبات در این کشور مداخله کرد. اسرائیل نیز در سال ۱۹۸۲ برای ایجاد یک نوار امنیتی در جنوب این کشور وارد لبنان شد. در این میان صدام حسین از میشل عون حمایت کرد و ایران نیز به حمایت حزب... تداوم بخشید که نیروهای اسرائیل را از طریق سکوهای مستقر در لبنان مورد حملات موشکی قرار می‌داد.

## ۳- رواداری قومی - مذهبی

اختلافات و درگیریهای قومی - مذهبی بر تمامیت ارضی جامعه و حتی مشروعیت رژیم تهدید وارد می‌کند. در منطقه خاورمیانه، [گروههای] افراطی، خشونت را نه تنها در مقابل نیروهای دولتی بلکه در برابر اقلیتهای مذهبی و یا به طور کلی در قبال جامعه، رهبری و هدایت نموده‌اند. برای مثال، برخی از گروههای اسلام‌گرا در مصر در مقابل قبطیها از خشونت استفاده می‌کنند. در ترکیه نیز مشاهده می‌شود که برضد علویان، خشونت به کار گرفته شده است. در [فلسطین اشغالی] جنبش حماس به این نتیجه رسیده که در مقابل نیروهای [اشغالگر] باید از ابزارهای خشونت‌آمیز استفاده نماید. جوامعی که از نظر قومی - مذهبی از ساخت همگونی برخوردارند در مقابل بحران یا

گسیختگی اجتماعی مقاومت بیشتری دارند چرا که از لحاظ قومی و مذهبی نسبتاً منسجم هستند. به هر حال، همزیستی مسالمت آمیز در جوامع چند پاره از لحاظ قومی، مذهبی و ایدئولوژیک، دایمی نیست. دولتها با تلقین وفاداری به میهن سعی دارند فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی را به اجرا گذارند و اعلام دارند که دامن‌زدن به اختلافات قومی - مذهبی ضرورتاً کمکی به انسجام و یکپارچگی قومی - مذهبی نمی‌کند. بنابراین رویکرد کلی که می‌تواند چنین جوامع ناهمگونی از لحاظ قومی - مذهبی را به سوی همزیستی در یک جامعه سوق دهد چیزی است که من اسم آن را رواداری یا مدارا<sup>۱</sup> نامیده‌ام.

اختلافات و درگیریهای قومی - مذهبی نه فقط تمامیت ارضی و رژیم کشورها را با خطر تجزیه طلبی تهدید می‌کند بلکه قادر است کشور را در مقابل مداخله خارجی آسیب پذیر سازد؛ نمونه این داوری را می‌توان در مورد حمایت عراق از کردهای ایران و حمایت ایران از کردهای عراق دید. همچنین تراکم گروههای قومی در مناطقی که دارای منابع طبیعی حیاتی برای کشور است می‌تواند خطرزا باشد چرا که ممکن است آنها با خرابکاری و انفجار، تأثیر نامطلوبی بر توانمندی اقتصادی کشور بگذارند. تهدید جدی‌تر این امر، هنگامی است که گروههای مذکور دسترسی دولت به منابع حیاتی را قطع کنند؛ به عنوان مثال، تمرکز کردها در نواحی نفت خیز شمال عراق، این کشور را وادار کرد که در سال ۱۹۷۵ نسبت به جابجایی محل زندگی کردها اقدام کند.

ممکن است اغلب گروههای قومی در فقر و محرومیت باشند و در خصوص برخورداری از رفاه یا تسهیلات اقتصادی و مشارکت سیاسی تبعیض‌هایی در مورد آنها اعمال شود و این وضعیت، نارضایتی آنان را تشدید نماید. برخورد شیعیان عربستان سعودی و بحرین (در سالهای اخیر) نمونه روشن این وضعیت می‌باشد.

#### ۴- توانمندیهای اقتصادی

حکومت برای افزایش مشروعیت خود، باید جامعه را از حداقل بهبود و رفاه اقتصادی برخوردار سازد و این امر برای دوام و قوام رژیم و جامعه ضروری و بدیهی است. دولت ممکن است در این زمینه بر بازار اقتصادی نظارت داشته باشد و یا کنترل کامل امکانات تولید و توزیع را به دست گیرد. هر چقدر تشکیلات دولت بیشتر در

۱۸۷ اقتصاد یا تخصیص مزایای اقتصادی درگیر باشد، نیاز به توانمندی اقتصادی بالا می‌رود. دولت نمی‌تواند بحث «تفنگ در مقابل کره»<sup>۱</sup> را به مردم بقبولاند مگر این که توانایی اقتصادی برای تولید یا تأمین هر دو (تفنگ و کره) را داشته باشد.

اقتصاد ضعیف مانع از آن می‌شود که دولت از صنایع نظامی و تأسیسات دفاع ملی حمایت کند یا تجهیزات نظامی را از خارج خریداری نماید. ضمن این که ضعف اقتصادی، توان دولت را در طرحهای رفاه عمومی و اشتغال کارگران به تحلیل می‌برد. این قبیل مسایل برای نظام سیاسی پیامدهایی دارد و تهدید برضد مشروعیت رژیم را افزایش می‌دهد؛ این‌گونه تهدیدها به ویژه در مناطقی که گروههای قومی - مذهبی از لحاظ اقتصادی با هم فاصله دارند، محسوس‌تر است. برای مثال بعضی از گروههای تندرو در مصر، زیرکانه از خدمات رفاهی دولت استفاده می‌کنند، با این وجود از طریق حمله به جهانگردان و کاهش درآمدهای جهانگردی، اقتصاد مصر را ناتوان می‌سازند. همچنین دولتهای مخالف می‌توانند آسیب‌پذیری یک کشور را از طریق اعمال تحریم افزایش دهند همان‌گونه که پس از بحران کویت در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰ دول غربی صدام حسین را مورد تحریم قرار دادند. از طرف دیگر، یک اقتصاد قوی، دولت را قادر می‌سازد ضمن تقویت نظامی و اجرای برنامه‌های رفاهی در کشور، حتی به تهدیدهای ناشی از محدودیت منابع طبیعی حیاتی چیره گردد، برای نمونه، تأمین مالی تأسیسات آب شیرین‌کنی، می‌تواند بحران ناشی از کمبود آبی را بی‌اثر سازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله مطالعات علمی

۵- دسترسی به منابع طبیعی حیاتی  
توانمندی اقتصادی یک کشور با منابع طبیعی مانند انرژی، مواد غذایی و آب که برای بقای زندگی مردم بسیار حیاتی هستند، پیوند استواری دارد. اساساً تعریف سرزمینی یک کشور به این امر مهم مربوط می‌شود که کدام منابع طبیعی در داخل کشور قرار دارد تا پشتوانه اقتصاد ملی قرار گیرد و کدامیک از آنها باید از خارج تأمین بشود. منطقه جغرافیایی و شرایط آب و هوایی، اصل برخورداری از منابع اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مثلاً نقش آب در نواحی صحرایی حیاتی‌تر از نواحی استوایی است. منابع انرژی مانند نفت و گاز و نیروی آب در ژاپن و اروپا نسبت به آمریکای شمالی کمیاب‌تر

است. همان گونه که اشاره شد اگر یک کشور دارای اقتصادی توانا باشد می تواند کمبود منابع را از کشورهای دیگران فراهم سازد، از طرف دیگر، منابع طبیعی در تقویت اقتصاد کشور نقش مهمی ایفا می کند.

ناتوانی یک کشور در تأمین مواد اولیه حیاتی (مانند تغذیه، آب، انرژی و ...) پیامدهای مهمی از گرسنگی تا تعویق توسعه اقتصادی را در پی دارد. این وضعیت به مخالفان مجال می دهد تا مشروعیت رژیم را به پرسش کشند. وارد کردن مواد اولیه حیاتی از خارج نیز می تواند با فلج کردن اقتصاد ملی آن را فلج و تهدید نماید. به ویژه در شرایط بحرانی، این تأثیر تشدید می شود. پیدا شدن اصطلاحاتی چون «امنیت غذایی»، «جنگ آب» و «سلاح نفت» در صحنه بین المللی نتیجه همین تأثیر و تأثر است. همچنین وجود برخی منابع طبیعی حساس در مرز مشترک کشورهای همجوار می تواند به ایجاد یا تعمیق بحران کمک کند چرا که یک کشور ممکن است دارای موقعیتی باشد که دست به قطع جریان آن منبع بزند؛ برای مثال، سوریه و عراق بر این عقیده اند سدی که ترکیه تحت عنوان پروژه آناتولی<sup>۱</sup> به منظور توسعه مناطق جنوب شرقی خود احداث می کند تهدید بالقوه ای برای عرضه آب دجله و فرات به این دو کشور است، یعنی رودخانه هایی که در اقتصاد دو کشور سوریه و عراق نقش حیاتی دارند.

### ج - متغیرهای لحاظ نشده

چرا در این پارادایم متغیرهای دیگر در نظر گرفته نشده اند؟ زیرا در این پارادایم موضوع اصلی امنیت، دولت است، متغیرهایی که در این جا از آن چشم پوشی شده است به امنیت انسانی مربوط می شوند [نه امنیت ملی]؛ متغیرهای نادیده گرفته شده عبارتند از: میزان رشد جمعیت، آوارگان و پناهندگان، مهاجرت، خطرات زیست محیطی، آموزش و ارتباطات، گسترش دانش و فن آوری.

با وجود اینکه متغیرهای بالا رژیم، جامعه و سرزمین را با دشواری رو به رو می سازند لیکن آنها متغیرهای مربوط به امنیت انسانی هستند که متغیری مستقل محسوب نمی شود. آنها به تنهایی و به خودی خود، تهدید مستقیمی برضد تمامیت ارضی یا بقای یک کشور به شمار نمی آیند. اگرچه، میزان رشد بالای جمعیت، پناهندگان



و مهاجرت‌های گسترده، توانمندی اقتصادی و منابع طبیعی کشور را به طور چشمگیری به تحلیل می‌برد. بر همزیستی و رواداری قومی - مذهبی در جامعه تأثیر می‌گذارد. لیکن متغیرهای مربوط به امنیت انسانی فقط هنگامی در امنیت ملی نقش مؤثری ایفا می‌کنند که یک یا چند متغیر پارادایم این تحقیق، وجود داشته باشد. سرازیر شدن جمع کثیری از آوارگان مسلمان فلسطینی از اردن به لبنان، که در پی ناآرامیهای سال ۱۹۷۰ امنیت جامعه متنوع لبنان را متأثر ساخت، نمونه مناسبی است. مخدوش شدن امنیت لبنان نه ناشی از هجوم آوارگان که معلول آن بود که مسلمانان آن کشور مشروعیت رژیم مسیحی را به مبارزه خواندند. از سوی دیگر اگر یک رژیم و جامعه مسأله مشروعیت را حل کرده و دولت از توان اقتصادی خوبی برخوردار باشد، امواج عظیم آوارگان هم قابل جذب است و حتی می‌توان محل‌های مناسبی برای مهاجران و اضافه جمعیت بنا نمود مانند کاری که ترکیه و سایر دول منطقه در مورد آوارگان کرد و دولت‌های خلیج [فارس] در مورد مهاجران فلسطینی انجام داده‌اند. همچنین، اگر چه دولت‌ها سعی دارند خطرات زیست محیطی را از بین ببرند یا توافقنامه‌ها و مذاکرات بین‌المللی برای مبارزه با آنها جریان دارد مانند امضای توافقنامه همکاری در خصوص لایه اوزن یا تلاش برای شناسایی آثار گازهای گلخانه‌ای، ولی به هر حال خطرات زیست محیطی تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی هیچ کشوری به شمار نمی‌آید.

### د - نقش عوامل منطقه‌ای در انتخاب متغیرهای امنی و مطالعات فرسنگی

همان گونه که پیشتر آمد، بخش اعظم و اصلی رهیافت سوم در تبیین امنیت ملی، مبتنی بر مردود دانستن تحلیل غرب محور رئالیستی است. این تحلیل [غرب محور رئالیستی] حاصل تجربه آمریکا و اروپای غربی از جنگ جهانی اول می‌باشد در حالی که رهیافت سوم، پارادایم امنیت را براساس تجربه جهان سوم طراحی می‌کند. در رهیافت حاضر عقیده بر این است که انتخاب متغیرهایی که در امنیت ملی کشورها مهم هستند ممکن است متأثر از شرایط منطقه‌ای باشد و در واقع پارادایم پیشنهادی در مقاله حاضر، نخستین کوشش برای تبیین امنیت ملی کشورهای منطقه خاورمیانه است.

تعریف دقیق مناطق به راحتی میسر نیست؛ هر کسی که می‌خواهد مرزهای منطقه‌ای را ترسیم کند همواره مناطقی را از قلم می‌اندازد یا بدان می‌افزاید؛ برای مثال تعریف غالب از خاورمیانه این است که منطقه خاورمیانه از مصر تا ایران امتداد می‌یابد و

دولتهای عرب شمال آفریقا و دولت غیرعربی ترکیه را در بر نمی‌گیرد، چرا که ترکیه در قلمرو خاورمیانه به شمار نمی‌آید؟ بسیاری از تعاریف که ترکیه را از قلمرو خاورمیانه حذف می‌نمایند، احتمالاً دلیل‌شان این است که ترکیه، از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی، خود را از سیاستهای خاورمیانه کنار کشیده است؛ در واقع بطور سنتی، جمهوری ترکیه جهت‌گیری اروپایی داشته است. این جهت‌گیری اغلب بنابه دلایل ایدئولوژیک بوده که براساس آن، آتاتورک اشتیاق خود را به پایان عمر امپراتوری عثمانی و سکولاریزه کردن کشور ابراز داشت. یکی از دلایل دیگر، تلاش ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا به انگیزه اقتصادی بوده است. علاوه بر این به طور سنتی، موضوعات امنیتی ترکیه همواره متأثر از بلوکهای نظامی و نیز از امتداد مرزهای شمالی و جنوبی و همجواری این کشور با اتحاد شوروی، روسیه تزاری و یونان بوده است.

ضمن اینکه مسال داخلی ترکیه با کشورهای در حال توسعه خاورمیانه همانندی زیادی دارد؛ همچون بسیاری از کشورهای اصلی خاورمیانه، ترکیه مرکب از انبوه جمعیت مسلمان است. این کشور با دشواریهای همسان در زمینه مشروعیت رو به رو می‌باشد که از جانب گروههای مذهبی فعال سیاسی مطرح می‌شود مانند گرفتاریهایی که جنبش تجزیه طلب کردی برای تمامیت ارضی این کشور پدید آورده است. همچنین، کنترل بخش قابل توجهی از رودخانه‌های دجله و فرات به دست ترکیه موضوع مهمی است و این امر تهدید اساسی منابع آبی سوریه و عراق به شمار می‌آید. ضمن این که همکاری ترکیه با کشورهای غربی برای مقابله با عراق در جریان بحران کویت، کنترل و مهار عراق پس از بحران کویت و نیز اجازه دادن به دولتهای غربی جهت استفاده از پایگاههای هوایی این کشور، استراتژیک و حیاتی بوده است. ترکیه هم اکنون دروازه‌های ارتباطی خود را در زمینه تجارت و فرصتهای سرمایه‌گذاری به روی کشورهای خاورمیانه گشوده است. این موارد، شاخصهای علاقه‌مندی ترکیه به همسویی با کشورهای خاورمیانه است. بنابه دلایلی که گفته شد این مقاله در تحلیل امنیت ملی کشورهای خاورمیانه، ترکیه را جزئی از منطقه مذکور دانسته است.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا منطقه خاورمیانه با وجود ابهام در حدود آن، نخستین مورد برای آزمون رهیافت جدید امنیت ملی انتخاب گردید؟ خاورمیانه معاصر، آبستن تهدیدهای نظامی متعددی برای امنیت است و مشکلی اساسی برای هرگونه رهیافت نظری است که می‌خواهد مفهوم امنیت را بدون در نظر گرفتن تهدیدات

۱۹۱ نظامی بررسی و مطالعه کند. در دوران جنگ سرد، رهیافت رئالیستی، به امنیت خاورمیانه از نظرگاهی جهانی می‌نگریست؛ با این استثناء که در این منطقه به جای جنگ سرد، جنگهای گرم متعددی بین قدرتهای رقیب منطقه‌ای مانند اعراب در مقابل اسرائیل و عراق در مقابل ایران جریان داشت.

حتی در حال حاضر هم منطقه خاورمیانه، محیط تهدیدهای نظامی قابل توجهی است؛ بنابراین چرا مفهوم رئالیستی «تحصیل امنیت از راه برتری نظامی» قادر به توضیح مناسبات این منطقه نیست؟ مسابقه یا مسابقات تسلیحاتی در منطقه، دقیقاً ناشی از این تلقی است که سیاستگذاران خاورمیانه، برتری نظامی را همچنان ابزاری برای تأمین امنیت ملی می‌دانند. قدرتهای مهم منطقه... یا دارای جنگ‌افزارهای هسته‌ای و یا در صدد دستیابی به آن هستند. بسیاری از قدرتهای منطقه درصد زیادی از تولید ناخالص ملی و بودجه دولتی را صرف مسایل دفاعی می‌نمایند. همه این کشورها از لحاظ فنی در صدد توسعه یا خرید سیستمهای تسلیحاتی پیشرفته‌ای مانند موشکهای بالستیک میان‌برد، بمب‌افکنهای جنگی، سیستم دفاع ضد موشکی هستند.

تمرکز دولتهای خاورمیانه بر سیاستهای دفاع نظامی، همچنان سایر مؤلفه‌های مهم دخیل در امنیت ملی را در محاق فراموشی قرار خواهد داد. زمانه به گونه‌ای شده است که مشروعیت رژیمهای سیاسی حاکم در خاورمیانه به شیوه‌های زیر مورد سؤال قرار گرفته است: بعضی اوقات با مخالفت تمام عیار نیروهای ایدئولوژیک، در برخی موارد از طریق ابراز علاقه به فرآیند دموکراسی‌سازی و در موارد دیگر... درگیریهای قومی - مذهبی موجودیت برخی کشورها را که از تنوع قومی - مذهبی برخوردارند تهدید می‌کند. وضع اقتصادی برخی کشورهای خاورمیانه با آسیب‌پذیری جدی روبه‌روست که موجب تشدید درگیری ایدئولوژیک و ترغیب رادیکالیسم سیاسی می‌شود. تقاضاهای روزافزون در برابر عرضه محدود آب در منطقه، همچون آتش زیر خاکستر، منبع بالقوه درگیریهای آینده است.

نکته جالب این است که فقط شمار معدودی از تهدیدهای امنیت ملی در داخل مرزهای دولتهای مستقل قرار دارد و مابقی به بیش از یک کشور مربوط می‌شود: اسلام سیاسی یک پدیده منطقه‌ای است، درگیریهای قومی تعدادی از کشورهای منطقه را در برمی‌گیرد، کمبود منابع آبی که در زیر و عرض مرزهای ملی جریان دارد و مسیرهای تجاری که در مرزهای منطقه وجود دارد با موانع و محدودیتهای تجاری وضع شده،

دستیابی به یک راه حل دسته جمعی را با مشکل مواجه می‌سازد. این قبیل مسایل فراملی، امنیت ملی کشورهای خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده و سیاستگذاران سراسر منطقه را به مبارزه می‌طلبد.

به‌طورکلی مشاهده عینی مسایل امنیتی در هر منطقه، به ویژه منطقه خاورمیانه که آستان تهدیدهای امنیتی است، ما را به این نتیجه می‌رساند که همچنان پیشنهاد کنیم که در کنار متغیر نظامی، چهار متغیر غیرنظامی پیش گفته، برای تدوین پارادایم امنیت ملی اهمیت بنیادی دارند.

### نتیجه‌گیری

اگر صحت و اعتبار رهیافت جامع [که در این مقاله به مطالعه درآمد] ثابت شود، این امر می‌تواند گونه‌ای تلاش به منظور کاربست یک پارادایم در مورد یک دولت و سپس تعمیم آن در مورد سایر دولتها و تحلیل امنیت ملی آنها در منطقه‌ای مانند خاورمیانه طی یک دوره زمانی خاص باشد. همچنین با کاربرد این مدل در مور کشورهای مختلف، می‌توان دید که چگونه دولتها در یک زمان معین و در مقابل مشکلات مشابه، پاسخهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند. نهایت این که، این رهیافت جامع که مدعی بنیان گذاشتن یک پارادایم برای مطالعه امنیت ملی است باید در تمام مناطق دنیا و در واقع در گستره بین‌المللی و جهانی به آزمون نهاده شود. از این رو، جهت کاربست رهیافت جامع برای توضیح امنیت ملی کشورهای خاورمیانه، و در واقع هر منطقه دیگر، یادگیری یک سلسله مهارت‌های میان رشته‌ای<sup>۱</sup> برای متخصص یا کارشناس مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل ضروری است.

تعمیم این پارادایم به محدوده‌ای فراتر از خاورمیانه، ممکن است مستلزم بازشناسی مجدد پارادایم باشد؛ برای مثال، همان‌طور که پیشتر گفته شد ممکن است محقق به این نتیجه برسد که در منطقه اروپای غربی متغیرهایی چون مشروعیت سیاسی و توانمندی اقتصادی از اولویت پایین‌تری در مقایسه با ثبات سیاسی و توسعه صنعتی برخوردارند. در منطقه‌ای غیر از خاورمیانه، به هر حال این احتمال وجود دارد که محقق بدین نتیجه برسد که متغیرهای دیگری (غیر از متغیرهای پنجگانه این مقاله) نقش مستقلی در تبیین

۱۹۳ امنیت ملی آن منطقه مورد مطالعه ایفا می‌کنند و ضرورت بازاندیشی در این پارادایم جامعیت‌پذیر<sup>۱</sup> وجود دارد.

در ضمن، تحقیقات بیشتری لازم است تا بدانیم که چگونه می‌توان تهدیدات امنیت ملی را اندازه‌گیری و ارزیابی نمود. در مقاله حاضر مفهوم تهدید به احساس عینی از یک حالت یا وضعیت دلالت دارد که هم برای طرفین درگیر و همچنین برای یک ناظر مستقل و بی‌طرف، حکایت از یک خطر قریب‌الوقوع می‌کند. تهدید یک عنصر ذهنی دارد که ادراک و احساسات طرفین درگیر را شامل می‌شود؛ برای مثال، ادراک اسرایلی‌ها از امنیت ملی کاملاً متفاوت از ادارک فلسطینیها و حتی مصریها است. به خاطر همین ماهیت ذهنی، تهدیدات نسبت به عملهایی چون فریب و سوء برداشت بسیار حساس هستند. دیپلماتها و استراتژیستهای نظامی مانند بازیکنان پوکر، تمام مهارت خود را به کار می‌گیرند تا طرف مقابل را دچار فریب و یا سوء برداشت نمایند. آنها در اغلب موارد موفق می‌شوند چراکه تهدیدات، به طور چشمگیری نسبت به مبالغه و کوچک‌شماری<sup>۲</sup> حساس هستند و اکثر اطلاعات موردنیاز برای تحلیل تهدیدات، یا ناقص هستند و یا دچار سوء تعبیر می‌شوند؛ چنان‌که، وزارت خارجه آمریکا نتوانست تهدید صدام بر ضد کویت را ارزیابی کند؛ همچنین وزارت دفاع آمریکا قدرت صدام را قبل از آغاز عملیات طوفان صحرا بیش از واقعیت برآورد کرده بود. در یک مورد دیگر، دو کشور ایران و عراق در جریان جنگ هشت ساله ۱۹۸۸-۱۹۸۰، به قرابت‌های قومی و مذهبی بیش از اندازه واقعی آنها اهمیت دادند. صدام حسین، عرب‌های ایران را پشتوانه و حامی تهاجم عراق حساب می‌کرد، و ایران نیز شیعیان عراق را نیروی برانداز آن سوی مرزها می‌دانست؛ حال آن‌که تجربه نشان داد هر دو طرف در برآورد میزان قدرت خود اشتباه کرده بودند.

سرانجام این‌که، کاریست پارادایم امنیت ملی مستلزم این است که متخصصان مناطق و کارشناسان روابط بین‌المللی با توان تحلیل و تعمیم‌بالا، در این زمینه تحقیق نمایند که چگونه دولتها به تهدیدهای نظامی و غیرنظامی پاسخ می‌دهند. کارشناسان مسایل منطقه‌ای هر چند ممکن است حوزه کاری خود را در مسایل ملی محدود سازند با این وجود آنها باید مسایل بین‌المللی و فراملی را هم مطالعه کنند. همچنین کارشناسان روابط

بین‌الملل باید عناصر و فرصتهای داخلی مؤثر در تدوین سیاست خارجی را مدنظر داشته باشند؛ برای نمونه، از منظر رئالیستی برای شاه ایران طبیعی بود که برای مقابله با تهدید نظامی عراق، به خرید و انبار جنگ‌افزار بپردازد. علاوه بر این ایالات متحده ایران را تشویق نمود تا به منزله بخشی از سیاست سددبندی<sup>۱</sup> در قبال کمونیسم در منطقه خلیج [فارس]، اسلحه ذخیره نماید. اما سیاستگذاران آمریکا هنوز سردرگم هستند که چگونه انقلاب آیت‌الله خمینی (ره) رژیم شاه را واژگون ساخت.

البته از دیدگاه رهیافت لیبرالی، انقلاب آیت‌الله خمینی (ره) چندان هم غیرمترقبه ارزیابی نمی‌شود؛ چرا که شاه ایران سیاستهایی را دنبال می‌کرد که با منافع اقتصادی و علائق مذهبی بخش بزرگی از جمعیت ایران بیگانه بود. از دیدگاه رهیافت جامع (سوم) باید در پی بررسی این بود که چگونه سیاستهای شاه در قالب پارادایم امنیت ملی، متغیرهای نظامی و غیرنظامی را تحت تأثیر قرار داد که در نهایت او نتوانست واکنشهای آن متغیرها را پیش‌بینی نماید.

امید می‌رود صحت پارادایم حاضر برای سیاستگذاران نیز ارزشمند باشد. این مقاله به آن دسته از سیاستگذاران خاورمیانه که هنوز رئالیستی می‌اندیشند و تحت تأثیر سنت جنگ سرد هستند، یاد آور می‌شود که توصیه‌های آن دوره برای تحلیل سیاست دفاعی - مانند توسعه تسلیحات، انتخاب راهبردها و تصمیم‌گیریه‌ها و استراتژیهای اتحاد و صف آرایی - و سیاست توسعه امنیت ملی کفایت چندانی ندارد. تحلیل‌گر امنیت ملی باید به صورت منتقدانه آن دسته از سیاستهای ملی را که بر مشروعیت سیاسی، رواداری قومی - مذهبی، توانمندیهای اقتصادی، دسترسی به منابع طبیعی حیاتی تأثیر می‌گذارند، در نظر آورد.\*

#### 1- Containment

\* شایان ذکر است که یادداشتها به علت طولانی بودن در ترجمه حذف شده‌اند؛ پژوهشگران علاقه‌مند می‌توانند به اصل مقاله رجوع نمایند.